**جهت ششم: استثناء از حکم وضعی لبس حریر در دو حال جنگ و اضطرار**

**جلسه 98-322**

**سه‌شنبه - 20/01/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به جهت ششم هست که آیا استثناء حالت ضرورت و حالت جنگ مختص به حکم تکلیفی لبس حریر هست یا حکم وضعی حرمت نماز در حریر هم استثناء شده از آن، حالت ضرورت و حرب؟

**کلام در اضطرار غیر مستوعب است و الا در مورد غیر ارکان، الصلاة لاتسقط بحال**

اما نسبت به حالت ضرورت فرض این نیست که در تمام وقت مضطر به لبس حریر است، چون اگر در تمام وقت مضطر باشد به لبس حریر، الصلاة لاتسقط بحال، ‌یا باید نماز نخواند یا نماز بخواند در حریر؟ خب مسلم نماز ساقط نمی‌شود در عجز از غیر ارکان. حالا دلیلش چیه، ‌اجمالا اشاره کنم.

**دلیل بر عدم سقوط نماز در عجز از غیر ارکان صحیحه عبدالله بن سنان است: عاجز از قرائت تکبیر و تسبیح بگوید**

دلیل ما بر این‌که عجز از غیر ارکان سبب سقوط تکلیف به نماز نمی‌شود صحیحه عبدالله بن سنان است که فرموده ان الله فرض من الصلاة الرکوع و السجود ألاتری لو ان رجلا دخل فی الاسلام لایحسن ان یقرأ القرآن اجزأه ان یکبر و یسبح و یصلی. فرمود رکوع و سجود در نماز، فریضه است، شاهدش این است که ببینید اگر کسی عاجز بود از قرائت تکلیف به نماز بدون قرائت دارد. لو ان رجلا دخل فی الاسلام لایحسن ان یقرأ القرآن اجزأه ان یکبر و یسبح و یصلی، به جای قرائت تسبیح خدا بگوید اما رکوع و سجود قابل اغماض نیست. جامع رکوع اعم از رکوع اختیاری و اضطراری، این‌ها مقوم نماز هستند و با عجز از جامع رکوع و سجود یا جامع طهور تکلیف به نماز ساقط می‌‌شود. حریر هم که جزء ارکان و فرائض نماز نیست که لبسش در نماز جایز نیست. [این‌که] بگوییم این مثل این می‌‌ماند که حدث در نماز مبطل است [درست نیست چون] حدث رکن است، اما لبس حریر رکن نیست که نماز با لبس حریر باطل بشود مطلقا. پس از واجبات غیر رکنیه است اجتناب از لبس حریر.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که مضطر به لبس حریر است، ‌سرمای شدید است، تنها یک لباس حریر است باید آن را بپوشد. نه این‌که می‌‌تواند لخت باشد، ‌اگر می‌‌تواند لخت باشد باید لخت باشد و لخت نماز بخواند. قطعا نمی‌تواند حریر را بپوشد. اما کسی که مضطر به لبس حریر است نه بخاطر نماز، بخاطر این‌که سرما یا مشکل دیگری هست که باید حریر بپوشد در تمام وقت نماز، ‌اینجا مسلم مانعیت لبس حریر ساقط می‌‌شود.

اما بحث ما در اضطرار غیر مستوعب است، فرض این است که اول وقت است، تا ساعت سه بعدازظهر مضطر به لبس حریر است اما مضطر نیست به نماز در حریر، می‌‌تواند نمازش را بعد از ساعت سه بخواند.

**صاحب عروه: نماز در حریر در حال اضطرار صحیح است چون رفع حرمت تکلیفی مساوی با رفع حرمت وضعی است**

ظاهر صاحب عروه این است که احتیاط مستحب این است که بگذارد نمازش را بعدا در غیر حریر بخواند. حالا که حرمت لبس حریر برداشته شد مانعیت آن در نماز هم برداشته می‌‌شود.

محقق همدانی هم صریحا همین را فرموده. فرموده چون دلیلی که می‌‌گوید لاتحل الصلاة فی الحریر المحض انصراف دارد به جایی که لبس حریر حرام باشد، ‌اینجا که دیگر لبس حریر حرام نیست چه اشکال دارد نماز در این حریر؟

**پاسخ: در مانحن‌فیه بر خلاف مثال غصب، دو خطاب مستقل وجود دارد: خطاب حرمت تکلیفیه و خطاب حرمت وضعیه**

انصافا این درست نیست. آقا! چه انصرافی دارد لاتحل الصلاة‌ فی الحریر المحض؟ ما مانعیت یک شیئی را در نماز یک وقت از دلیل حرمت تکلیفیه آن استفاده می‌‌کنیم مثل این‌که مشهور می‌‌گویند نماز در لباس مغصوب باطل است دلیل خاصی ندارد چون نهی داریم از تستر به ساتر مغصوب، ‌اجتماع امر و نهی پیش می‌آید اگر بگوییم این نماز در این ساتر مغصوب هم مصداق واجب است هم مصداق حرام. و چون اجتماع امر و نهی محال است پس می‌‌گوییم این نماز دیگر مصداق واجب نیست. خب آنجا تا نهی ساقط بشود دیگه مشکل برطرف می‌‌شود. مانع عقلی دیگر ندارد اطلاق وجوب نسبت به این فرض. اما ما در حریر دو خطاب مستقل داریم یکی این‌که لبس حریر بر رجال حرام است تکلیفا و دیگر این‌که نماز در حریر باطل است، ‌لاتحل الصلاة فی الحریر المحض. دو خطاب مستقل است. وجهی ندارد لاتحل الصلاة فی الحریر المحض را منصرف بدانیم به جایی که لبس حریر حرام تکلیفی است.

**صاحب عروه: نماز در حریر در حال حرب صحیح است**

اما در حال حرب: محقق همدانی آنجا هم فرموده که در حال حرب وقتی تجویز شد لبس حریر بر رجال نماز در آن هم جایز است. صاحب عروه هم ظاهرش همین است بلکه صریح عبارتش همین است که احتیاط مستحب است که در این حال نماز نخواند ولی از نظر فتوی اشکالی ندارد.

این مورد طرفدار بیشتر دارد. در مورد ضرورت خیلی‌ها مخالفت با نظر صاحب عروه و محقق همدانی کردند اما در مورد حال حرب بعضی‌ها گفتند اینجا دلیل لفظی خاص داریم که یجوز لبس الحریر فی حال الحرب. ‌در مورد اضطرار عمومات بود که ما من شیء محرم الا و قد احله الله لمن اضطر الیه، می‌‌گفتیم شما مضطر به لبس حریر هستی مضطر به نماز در حریر که نیستی، چرا نماز در حریر می‌‌خوانی؟ اما در این لبس حریر در حال حرب دلیل خاص داریم و اطلاق مقامی جواز لبس حریر در حال حرب اقتضاء می‌‌کند جواز نماز در این حریر را. صاحب جواهر طرفدار این نظر است.

**صاحب جواهر: "یجوز لبس الحریر فی حال الحرب" با "لاتحل الصلاة فی الحریر المحض" تعارض می‌کنند به عموم من وجه و خطاب یجوز مقدم است چون موجب تخفیف است**

بعد فرموده که نگویید اطلاق یجوز لبس الحریر فی حال الحرب اقتضاء می‌‌کند نماز در حریر در حال حرب جایز باشد، تعارض می‌‌کند با اطلاق لاتحل الصلاة فی الحریر المحض که اطلاق او اقتضاء می‌‌کند نماز در حریر محض جایز نیست چه در حال حرب چه در حال غیر حرب. و نسبت هم عموم من وجه است چون یجوز لبس الحریر فی حال الحرب اطلاق دارد سواء کان فی حال الصلاة او فی حال غیر الصلاة، لاتحل الصلاة فی الحریر المحض سواء کان فی حال الحرب او فی غیر حال الحرب. مورد اجتماع می‌‌شود آن جایی که هم حال حرب است هم حال صلات؛ یجوز لبس الحریر فی الحرب می‌‌گوید جایز است، لاتحل الصلاة فی الحریر المحض می‌‌گوید جایز نیست. صاحب جواهر می‌‌گوید قبول دارم نسبت عموم من وجه است و لکن باید این یجوز لبس الحریر فی حال الحرب را در این مورد اجتماع مقدم کنیم چون اقوی ظهور است. هم مورد عمل مشهور است هم مناسبت دارد با نکته حکم که تخفیف و تسهیل امر است بر مجاهدین. این سخت‌گیری می‌‌شود که بگوییم در حال نماز لباس حریر را در بیاورید ای مجاهدان در حال خدا!

**پاسخ اول: مفاد "یجوز لبس الحریر فی حال الحرب" جواز تکلیفی است؛ ربطی به جواز وضعی ندارد**

این فرمایش ایشان ناتمام است. چرا؟ برای این‌که آقا! یجوز لبس الحریر فی حال الحرب حکم تکلیفی را می‌‌گوید. یک وقت عادتا کسی که در حال حرب لبس حریر می‌‌کند در او هم نماز می‌‌خواند، خب این می‌‌شود دلالت اقتضاء. دلالت اقتضاء پیدا می‌‌کند بر جواز صلات در حریر. آن وقت می‌‌شود اخص مطلق‌، عام من وجه نمی‌شود، ‌دلالت اقتضاء کالنص است. اما شما که این را نمی‌گویید، می‌‌گویید اطلاق دارد. عادتا این‌جور نیست که انسان در حال حرب لباس حریر بپوشد، در نماز هم لباس حریر بپوشد.

مفاد یجوز لبس الحریر فی حال الحرب جواز تکلیفی است چه ربطی دارد به یک حکم آخر که عبارت است از صحت صلات در حریر. اطلاق یجوز تکلیفا می‌‌گوید جواز تکلیفی در همه احوال هست، ربطی ندارد به جواز وضعی و صحت وضعیه نماز در حریر در حال حرب. یک حکم آخری است این. مثل این‌که یکی بیاید بگوید یجوز شرب الحلیب اطلاق دارد و لو در حال نماز. یجوز شرب الحلیب جواز تکلیفی است. جواز تکلیفی در حال نماز به عنوان شرب حلیب چه ربطی دارد به این‌که شرب حلیب در نماز، نماز را باطل نمی‌کند؟‌ دو تا حکم است. آخه نگفت که یجوز الصلاة‌ مع شرب الحلیب، ‌گفت یجوز شرب الحلیب، خوردن شیر حلال است، اطلاق دارد. بگوییم پس اطلاقش اقتضاء می‌‌کند در حال نماز هم حلال است، بله این اطلاقش می‌‌گوید حلال تکلیفی است اما اثبات نمی‌کند پس حلال وضعی هم هست و نماز را باطل نمی‌کند. این یک حکم دیگری است.

[سؤال: ... جواب:] با خطابات دیگر تذکر دادند که لاتحل الصلاة فی الحریر المحض. در حال حرب گفتند لبس حریر بکنید در مقام شوکت مجاهدین، آنجا گفتند لبس حریر بکنید شوکت اسلام و مسلمین را نشان بدهید به دشمنان خدا. اما حالا آمدید نماز بخوانید لازم نیست در مقابل دشمن لباس را در بیاورید که تیر بخورید یا اظهار ما وجب ستره بشود، نه، می‌‌روید در نمازخانه لباس حریر را در می‌‌آورید نمازتان را می‌‌خوانید. ... فرض این است اضطرار نیست. ... بالاخره یا راحت‌تر می‌‌شود تحمل کرد سختی جنگ را با لبس حریر با اظهار شوکت مجاهدین است اما موقع نماز لباس حریر را در بیاور نماز بخوان، ‌ربطی به هم ندارد که ما بگوییم حالا که جایز است لبس حریر در حرب پس در حال نماز هم جایز است لبسش بر مردان.

**پاسخ دوم: این‌که بعد از استقرار تعارض، تخفیف موجب ترجیح بشود، این یک نکته استحسانیه است**

ثانیا: بر فرض بگویید یجوز لبس الحریر فی حال الحرب اطلاقش بگوید یجوز الصلاة وضعا، تعارض می‌‌کنند با لاتحل الصلاة فی الحریر المحض به عموم من وجه، آخه این نکات استحسانیه چیه که ما مقدم کنیم یجوز لبس الحریر فی حال الحرب را چون مناسبت دارد با تخفیف و تسهیل امر بر مجاهدین امر در راه خدا؟ خب مجاهدین در راه خدا، ‌خدا حفظ‌شان کند! اما خدا چقدر به این‌ها تخفیف بدهد دست خودش است. دوست دارد این مقدار تخفیف بدهد که در غیر حال نماز می‌‌توانند لبس حریر بکنند. عمل مشهور هم که موجب اقوائیت ظهور نمی‌شود که.

**این‌که صاحب جواهر بعد از تعارض به برائت رجوع نمی‌کند شاید بخاطر استصحاب بقاء حرمت نماز در حریر باشد**

بله، خوب بود صاحب جواهر می‌‌گفت بعد از تعارض به عموم من وجه تساقط می‌‌کنند رجوع می‌‌کنیم به اصل برائت از مانعیت لبس حریر در حال جنگ. چرا صاحب جواهر این را نگفت؟‌ شاید شبهه داشت. شبهه‌اش چیه؟ شبهه‌اش این است که ممکن است بگوید استصحاب می‌‌گوید قبل از جنگ حرام بود نماز در حریر، آن وقتی که جنگ نبود، استصحاب می‌‌گوید الان هم حرام است نماز در حریر. شاید وجه این‌که صاحب جواهر اصرار دارد خطاب یجوز لبس الحریر فی حال الحرب را مقدم کند بر لاتحل الصلاة فی الحریر المحض این باشد که می‌‌بیند بعد از تعارض و تساقط نمی‌تواند به اصل برائت رجوع کند؛ استصحاب بقاء حرمت صلات در حریر که قبل از جنگ یقین به حدوث آن بود، محکم است.

**این استصحاب در شبهات حکمیه انحلالیه است که مشکلش از غیر انحلالیه بیشتر است**

که البته ما این استصحاب را قبول نداریم؛‌ استصحاب در شبهات حکمیه است. آن هم از قسم انحلالیه است. آن نمازهایی که در حال غیر حرب هستند چه ربطی دارد به این نمازهایی که در حال حرب است؟ این‌ها دو نوع نماز است. آن متقین سابق ما حرمت صلات در آن نمازها است. این موضوعش متعدد است.

[سؤال: ... جواب:] می‌‌گویم اشکال این استصحاب این است که استصحاب در شبهات حکمیه‌ای است که اشکال انحلالیت هم دارد. خب این اشکال را برخی مثل مرحوم آقای خوئی از آن صرف نظر نمی‌کنند می‌‌گویند حکم انحلالی است. حالا برخی جواب می‌‌دهند بماند. [سؤال: ‌شما هم جواب می‌‌دهید. جواب:] اما اصعب حالا هست از مثل استصحاب نجاست آبی که زال تغیره. خب آنجا حکم، ‌انحلالی نیست، ‌نجاست این آب قبل از زوال تغیر نمی‌دانیم باقی است یا باقی نیست. حکم، ‌واحد است نمی‌دانیم باقی است یا باقی نیست. اینجا امرش اصعب است چون حرمت صلات در حریر قبل از حال حرب مربوط به آن نمازها است که قبل از حرب خوانده می‌‌شود. و لذا آقای خوئی می‌‌گوید اینجا اشکالش اشد است نمی‌شود با این استصحاب ثابت کرد حرمت صلات در حریر در حال حرب را.

**صاحب عروه: احتیاط مستحب این است که در فرض اضطرار و جنگ، ساتر را از غیر حریر قرار بدهد**

صاحب عروه بعد از این‌که فرموده احتیاط مستحب این است که نماز در حریر در حال جنگ نخواند، ظاهرش این است بلکه صریح این است که از نظر فتوی ما قائل به صحت صلات در حریر هستیم در حال حرب که ما اشکال کردیم گفتیم لاتحل الصلاة فی الحریر المحض محکم است. صاحب عروه در ادامه فرموده من احتیاط مستحب می‌‌کنم در حال حرب یا در حال ضرورت ساترش را از غیر حریر انتخاب کند. تعبیر این است: و حینئذ تجوز الصلاة ایضا، بعد از این‌که فرمود که و یستثنی من حرمة ‌لبس الحریر حال الضرورة و حال الحرب و حینئذ تجوز الصلاة ایضا، ‌در ادامه می‌‌گوید و ان کان الاحوط ان یجعل ساتره من غیر الحریر.

**اشکال: فرقی بین ساتر و غیر ساتر نیست. طبق "لاتحل الصلاة فی الحریر المحض" غیر ساتر هم به احتیاط مستحب از غیر حریر باشد**

ما یک اشکالی داریم به صاحب عروه. آقای صاحب عروه! احتیاط مستحب می‌‌خواهید بکنید چرا فقط ساترش را غیر حریر قرار دادید طبق احتیاط مستحب؟ بین ساتر و غیر ساتر چه فرق است؟‌ حالا نظر مبارک شما این است که در حال حرب نماز در حریر جایز است مطلقا، ‌بعد می‌‌گویید احتیاط مستحب اگر می‌‌خواهد بکند چرا بعد می‌‌گویید احتیاط مستحب این است که ساترش را از غیر حریر انتخاب کند؟‌ نخیر، ‌احتیاط مستحب این است که کل لباسش را از غیر حریر انتخاب کند. ساتر چه خصوصیتی دارد؟

[سؤال: ... جواب:] به ما چه ارتباطی دارد، ‌ما حکم شرعی می‌‌گوییم. سختش هست دربیاورد، ‌سختش نیست، ‌آخه این‌که حکم شرعی نشد.

اگر احتیاط است بخاطر لاتحل الصلاة فی الحریر المحض است، ‌خب او هم که فرق نمی‌کند ساتر و غیر ساتر در او.

**جهت هفتم: لبس حریر بر زنان**

جهت هفتم بحث لبس حریر بر زنان است.

**صاحب عروه: لبس حریر بر زنان جایز است حتی در حال نماز**

صاحب عروه گفته لابأس بلبس الحریر للنساء بل تجوز صلاتهن فیه علی الاقوی.

اصل لبس حریر بر نساء حکم تکلیفیش که مسلم است؛ کسی جرأت نکرده نه از عامه نه از خاصه مناقشه کند در جواز لبس حریر بر زنان.

آقای خوئی فرموده عمده دلیل ما تسالم بر جواز لبس حریر للنساء است. روایات ضعیف است که دلالت بکند بر جواز لبس حریر بر نساء.

**غیر از تسالم اصحاب، روایات هم دلالت بر جواز تکلیفی لبس حریر بر زنان می‌کند**

[اقول] و لکن بعضی از این روایات به نظر ما خوب است. صحیحه اسماعیل فضل هاشمی می‌‌گوید لایصلح للرجل ان یلبس الحریر الا فی الحرب. این ظهور عرفیش این است که رجل خصوصیت داشت که گفت لایصلح للرجل.

روایت صفوان بن یحیی از یوسف بن ابراهیم (که ما قبول داریم چون می‌‌گوییم از مشایخ صفوان است یوسف بن ابراهیم و ثقه است) ‌دارد انما کره الحریر المبهم للرجال.

[سؤال: ... جواب:] حریر غیر محض که بر همه حلال است چه بر رجال چه بر نساء. حریر مخلوط که بر همه حلال است. انما کره الحریر المبهم یعنی حریر محض للرجال.

[سؤال: ... جواب:] مثلا پیرزن و جوان با هم فرق بکنند؟

و لذا آن روایتی که معتبره موسی بن بکر بود که می‌‌گفت سمعت اباجعفر علیه السلام ینهی عن لباس الحریر للرجال و النساء، او را باید حمل بر کراهت بکنیم نسبت به نساء. می‌‌شود حکم کراهتی.

این راجع به اصل جواز تکلیفی لبس حریر بر نساء. اما بحث جواز نماز زنان در لباس حریر، ‌این مخالفینی دارد. مشهور قائلند به جواز صلات زنان در حریر. ولی شیخ صدوق در فقیه، ‌صاحب حدائق فتوی می‌‌دهد و شیخ بهائی تمایل دارد فتوی بدهد که نماز زن در حریر باطل است. مرحوم خوانساری در حاشیه عروه می‌‌گوید احتیاط واجب این است که زن‌ها در نماز حریر نپوشند.

**شیخ صدوق: نماز زنان در حریر باطل است چون زنان فقط در مورد حرمت تکلیفی استثناء شدند**

در من لایحضره الفقیه مرحوم صدوق استدلال کرده. گفته در مورد لبس حریر تخصیص زدند زن‌ها را اما در مورد صلات در حریر که تخصیص نزدند زن‌ها را. لاتحل الصلاة فی الحریر المحض، ‌مطلق است، ‌نگفتند للرجال، مطلق است، ‌چرا از این اطلاق رفع ید کنید؟

خیلی فنی برخورد کرده. لاتحل الصلاة فی الحریر المحض مطلق است شامل رجال و نساء می‌‌شود، مقیدی هم ندارد.

**اشکال اول (صاحب حدائق): موضوع اکثر روایات رجل است. صحیحه محمد بن عبدالجبار هم که موضوعش مطلق است، با توجه به ذکر قلنسوه، موردش مختص رجال می‌شود**

صاحب حدائق گفته من فتوایت را قبول دارم جناب شیخ صدوق، اما دلیلت را قبول ندارم. چرا دلیل صدوق را قبول ندارد صاحب حدائق؟ ‌ایشان گفته که ببینید!‌ روایات نهی از صلات در حریر اکثرشان موضوعش رجال است، عنوان رجل است، الغاء خصوصیت نمی‌شود از رجل به زن. می‌‌ماند این صحیحه محمد بن عبدالجبار که لاتحل الصلاة فی الحریر المحض. صاحب حدائق گفته این روایت و لو در موضوعش رجل نیامده اما یک چیزی آمده که او هم مختص می‌‌شود به رجل. و آن این است که در سؤال محمد بن عبدالجبار نوشت به امام علیه السلام هل یصلی فی قلنسوة حریر محض او قلنسوة دیباج، زن که کلاه نمی‌گذارد سرش، ‌زن سر مردها کلاه می‌‌گذارد، خودش که سر خودش کلاه نمی‌گذارد [خنده حضار]. قلنسوه و کلاه لباس رجال هست. قلنسوة حریر محض یعنی رجال، ‌امام هم در این رابطه فرمود لاتحل الصلاة فی الحریر المحض.

**جواب (محقق خوئی): مورد سؤال، موجب تقیید اطلاق جواب نیست**

مرحوم آقای خوئی فرموده: نشد جناب صاحب حدائق. مورد سؤال مگه موجب تقیید اطلاق جواب می‌‌شود؟ حالا مورد سؤال قلنسوة حریر است، ‌فکتب علیه السلام لاتحل الصلاة فی الحریر المحض.

**اشکال دوم (محقق خوئی): قاعده اصولیه داریم که بعد از احراز این‌که مطلق در مقام بیان یک جهتی است، دیگر اطلاقش در سایر جهات حجت نیست**

می‌گویند آقای خوئی! پس شما مثل این‌که طرفدار صدوق هستی، می‌‌خواهی بگویی نماز در حریر بر زنان هم حرام است طبق اطلاق جواب لاتحل الصلاة فی الحریر المحض؟ آقای خوئی فرموده نه، من یک اشکال دیگری می‌‌کنم بر اساس یک قاعده اصولیه. آن قاعده اصولیه این است که اگر یک خطاب مطلقی از یک جهت در مقام بیان است، دیگه نمی‌شود به اطلاق آن کلام نفی جهات دیگر را کرد. در مقام بیان این جهت است، کاری به جهات دیگر ندارد. مثل فکلوا مما امسکن علیکم، اطلاق ندارد چون در مقام بیان این است که کلب معلم صیدش جواز اکل دارد بر خلاف بقیه حیوانات درنده. باز شکاری اگر بیاید صید را بگیرد و بکشد، شما نمی‌توانید استفاده کنید ولی اگر کلب شکاری، سگ شکاری این کار را بکند می‌‌توانید استفاده کنید. موقع فرستادنش بگو بسم الله بفرستش فکلوا مما امسکن علیکم. در مقام بیان این جهت است. اطلاق ندارد که آن محل گاز گرفتن این سگ را لازم نیست بشورید. اینجا هم همین است. اینجا از حیث این‌که آیا حرمت صلات در حریر شامل قلنسوة که ما لاتتم فیه الصلاة می‌‌شود یا نمی‌شود، از این حیث سؤال کردند امام فرمود لاتحل الصلاة فی الحریر المحض یعنی فرقی بین ما تتم فیه الصلاة ‌و ما لاتتم فیه الصلاة نیست. اصالة‌ الاطلاق دیگه نمی‌شود محکم بشود نسبت به سایر جهاتی که بین زن و مرد هم فرقی نیست.

**پاسخ: این قاعده اصولیه در همه جا صادق نیست**

فعلا که بناء است به عالِم گذشته اشکال کنند، ما هم به آقای خوئی اشکال می‌‌کنیم، می‌‌گوییم آقای خوئی! درست می‌‌فرمایید قاعده اصولیه‌ای که شما فرموده‌اید، صاحب کفایه فرموده، این است ولی این قاعده اصولیه همچین درست نیست. مثال بزنم:

اگر شما بروید از مولی بپرسید که هل یجب اکرام العالم الفاسق؟ امام بفرماید یجب اکرام کل عالم، بگویید فقط می‌‌خواهد بگوید بین فاسق و عادل فرقی نیست اما بین فقیه و فیلسوف هم فرقی نیست؟ شاید فرق کند. معنای آن قاعده اصولیه این است دیگه. ملتزم می‌‌شوند آقایان؟ شما که از مولی سؤال می‌‌کنید هل یجب اکرام العالم الفاسق مولی می‌‌گوید یجب اکرام کل عالم، بگویید قدر متیقن این است که در مقام بیان این است که فاسق و عادل فرقی نمی‌کنند در وجوب اکرام، ‌اما دیگه نمی‌شود اطلاق‌گیری کرد که فقیه و فیلسوف هم فرقی نمی‌کنند‌، بلااشکال این خلاف فهم عرفی است. یجب اکرام کل عالم عرف اطلاق‌گیری می‌‌کند.

**در آیه کلب معلم، قرینه سیاق دال است بر این‌که "فقط" در مقام ارشاد به تذکیه است**

آن فکلوا مما امسکن علیکم را مدام به رخ ما نکشید. آن آیه اصلا ارشاد به تذکیه است. دندان سگ نجس باشد یا پاک باشد ربطی به تذکیه ندارد، حکم دیگری است. کلوا ارشاد به تذکیه است نه این‌که نشسته بخور. اذا فری الاوداج فکل یعنی همین‌جوری، نشسته، نپخته؟ بابا! "فکل" ارشاد به تذکیه است.

[سؤال: یعنی می‌‌فرمایید در آیه کلب معلم، قرینه داریم که فقط در مقام بیان تذکیه است و نه غیر آن؟ جواب:] همین را عرض می‌‌کنم. فکلوا یعنی فهو مذکی. اصلا مفاد فکلوا مما امسکن علیکم ارشاد به تذکیه است، ‌کاری به احکام دیگر ندارد.

پس به نظر ما این بیان‌هایی که گفتند درست نشد. کلام شیخ صدوق در فقیه قوی است. لاتحل الصلاة فی الحریر المحض، ‌جواب امام مطلق است.

**اشکال سوم: روایات متکفل مورد حکم هستند و لذا خود همین، قرینه است بر این‌که روایات در مقام بیان موضوع حکم (مکلفین) نیستند**

و لکن ما یک عرضی داریم. ما قبل از این‌که عرض‌مان را بگوییم یک مثالی از بحث زکات بزنیم: روایت می‌‌گوید فی الغنم السائمة زکاة، بعضی‌ها گفتند این مطلق است، اعم از این‌که مال صبی باشد، مال بالغ باشد. الخمس فی خمسة اشیاء، الخمس فیما افاد الناس من قلیل او کثیر، ‌اعم از این‌که مالک این معدن یا کنز یا فایده صبی است یا بالغ است. که در بحث خمس است یا در بحث زکات که فی الغنم السائمة زکاة اعم از این است که صاحب غنم صبی است یا بالغ است. ما یک عرضی داریم و آن این است که می‌‌گوییم ظهور عرفی ندارد این بیانات مگر این‌که می‌‌خواهد بگوید مورد تعلق زکات غنم سائمه است اما من تجب علیه الزکاة یک حکم دیگری است، ‌در مقام بیان او نیست. مورد برای حکم با من یتعلق به الحکم، ‌این‌ها دو تا مطلب است. ممکن است اطلاق نسبت به مورد حکم منعقد بشود اما من یتعلق به الحکم خطاب در مقام بیان او نباشد. فی الغنم السائمة زکاة هر غنمی باشد، ‌بز باشد، میش باشد. اما من تجب علیه الزکاة؟ البالغ أو الصبی؟ در مقام بیان این نیست.

اینجا هم همین است. سألته عن قلنسوة دیباج فکتب لاتحل الصلاة فی الحریر المحض، اما نفرمود لاتحل علی مَن؟ بر کی حلال نیست؟ او را که نفرمود. نماز در حریر محض جایز نیست، چون سؤال کرده بود‌، او سؤال بود، ‌اگر سؤال نبود نمی‌گفتیم این را، ‌چون سؤال است قرینه شده است که از مورد دارد سؤال می‌‌کند که آیا قلنسوه حریر نماز در او حلال است یا حرام، کاری به افراد نداشت سائل، نمی‌خواست بگوید بین زن و مرد فرق است یا فرق نیست، نظر به مورد داشت. امام هم ظهوری بیشتر از این جوابش ندارد که این مورد هم داخل در مانعیت صلات فی الحریر هست. اما من تجب علیه الصلاة فی غیر الحریر؟‌ در مقام بیان او نیست، شاید او مربوط به رجال باشد.

[فرمایش] آقای خوئی فرقش با عرض ما این است که یک قاعده اصولیه را به رخ ما کشید. آن قاعده اصولیه نقض می‌‌شود با آن مثالی که ما زدیم که سألته عن وجوب اکرام العالم الفاسق فکتب علیه السلام یجب اکرام کل عالم، ‌یجب اکرام العالم ‌(عموم هم نگویید اطلاق بگویید، یجب اکرام العالم) ‌کدام عرف از ما می‌‌پذیرد بگوییم فقط در مقام بیان این است که فرق بین عادل و فاسق نیست در وجوب اکرام، ‌اطلاقش را نمی‌شود محکم قرار داد نسبت به سایر جهات. ممکن است آنجا هر دو، ‌مورد است: عالم عادل عالم فاسق، عالم فقیه عالم فیلسوف، همه مورد وجوب اکرام هستند.

[سؤال: ... جواب:] او کل واقعه را سؤال کرده: سألته عن الصلاة فیما لایؤکل، ‌امام فرمود الصلاة فیما لایؤکل فاسد، اطلاق دارد‌ چه مرد چه زن. این دو مثال را از شما سؤال می‌‌کنم:‌ مثال اول این است که سألته عن وجوب اکرام العالم الفاسق امام در جواب نوشت که یجب اکرام العالم، ‌شما را به وجدان‌تان، ‌شما را به هر کسی که قبول دارید، یجب اکرام العالم را عرف اطلاق‌گیری نمی‌کند؟‌ چه عالم فقیه چه عالم فیلسوف، ‌چه عالم عارف. این مثال با این مثال دوم که فی الغنم السائمة زکاة، این ناظر نیست به من تجب علیه الزکاة، ‌مورد را دارد می‌‌گوید. اینجا هم مورد را سؤال کرد که آیا قلنسوه حریر مشمول نهی از صلات در حریر هست یا نه، امام فرمود لاتحل الصلاة فی الحریر المحض، اصلا مطرح نشد لاتحل الصلاة علی‌ ایّ مکلف؟‌ علی الرجال أو علی مطلق الرجال و النساء؟ در مقام بیان آن جهت نبوده.

و لذا ما قبول داریم نظر مشهور را که یجوز للنساء الصلاة‌ فی الحریر و لو کان حریرا محضا با این بیان.[[1]](#footnote-1)

صاحب حدائق فرموده که من این خطاب لاتحل الصلاة فی الحریر المحض را مختص رجال می‌‌دانم به قرینه قلنسوه که کلاه مربوط به مردها هست. و لکن سه تا دلیل دیگر دارم بر این‌که زن در حریر نماز بخواند باطل است که دلیل من قوی است. ببینیم ادله‌اش قوی است یا نه، روز شنبه این بحث را دنبال می‌‌کنیم. فردا بحث ماهیت پول مطرح می‌‌شود.

و الحمد لله رب العالمین.

1. ماتن: خلاصه بیان استاد:

در مواردی که شک داریم یک خطاب در مقام فلان جهت هست یا نیست، می‌شود به اطلاق آن خطاب تمسک کرد مگر اینکه قرینه داشته باشیم که در مقام بیان آن جهت نیست. یکی از قرائن این است که خطاب متکفل بیان مورد حکم باشد نه مکلفین. مانند مانحن‌فیه یا مانند فی الغنم السائمة. اما در مثال هل یجب اکرام العالم الفاسق که مولی می گوید اکرم العالم، می‌توان به اطلاقش تمسک کرد برای اکرام تمام اصناف عالم چون قرینه ای در خطاب وجود ندارد که بگوید مولی در مقام بیان اکرام اصناف عالم نیست. [↑](#footnote-ref-1)